

مدرسه دارالفنون

- ۲ -

امیر کبیر به دانشمندان و نیکمردان احترام بسیار می‌نهاد و به آنان مهربانی بسیار می‌فرمود. محبتی که نسبت به شیخ‌العراقین داشت گواهی صادق بر ارادت امیر بزرگ نسبت به دانشمندان و بزرگان واقعی است. (۱)

«... عصر آن روز به او خبر دادند که شخصی بردر شما را می‌خواهد. شیخ از اطاق خود بیرون آمده در را باز کرد. آن شخص که درزی و لباس فراش بود عرض کرد که فردا اول صبح امیر نظام به دیدن شما تشریف می‌آورند. فرمود گویا اشتباه کرده باشید زیرا که من با امیر سابقه و مراوده ندارم تا به دیدن من آید. گفت مگر شما شیخ عبدالحسین طهرانی نیستید؟ فرمود بلی هستم. لیکن ممکنست که شیخ عبدالحسین دیگر باشد. فراش گفت شما امروز در خانه شیخ محمد تقی قزوینی نبوده‌اید؟ گفت بوده‌ام گفت پس اشتباهی نشده و مهیای آمدن امیر باشید. فرمود من منزلی که امیر در آنجا بیاید ندارم. گفت مگر همین‌جا منزل شما نیست؟ فرمود منزل همین است اما بیائید و ترتیب آن را معاینه کنید که بدانید اینجا نمی‌آید و او را به اطاق بالاخانه برد و وضع آنجا را بدید و گفت مخصوصاً همین‌جا خواهد آمد و برفت و صبح خود امیر بیامد و شیخ بقدری که میسر یافته بود پذیرائی نمود. آنگاه امیر نظام اظهار داشت که این منزل شایسته شما نیست و خانه مختصری با لوازم و اثاث‌ال بیت در عباس‌آباد تهیه شده به آنجا نقل مکان فرمائید و یک صد شرفی مسکوک به شیخ نیاز نمود و فرمود قروض شما را در بازار مطلع این‌وجه را نیز به‌وامخواهان خود داده تا باز شما را زیارت کنم و برخاسته برفت؛ و از آن پس همواره در ترویج شیخ اقدامات کافی نمود و روز به‌روز در عقاید او نسبت به شیخ می‌افزود تا آنکه محل وثوق امیر شد و طرف مشاوره در بعضی از امور مشکله گردید.» (۲)

۱- شیخ عبدالحسین طهرانی (شیخ‌العراقین) از پیشوایان دینی، مردی وارسته و متفکر، و پرهیزگاری دانشمند بود. او پس از کسب مرتبه اجتهاد از عتبات عالیات به تهران آمد. در آغاز ورود به تهران با آنهمه فضل و دانش که داشت چنان تنگدست بود که در یک اطاق کوچک استیجاری بسر می‌برد. این اطاق را پرده‌ای دو نیم کرده بود، قسمت عقب جای عیالش بود و در جلو خود می‌نشست و دیدی بر نیامد که مبلنی و امدار و زندگی بر او سخت و نا هموار شد. امیر چون او را شناخت وی را به وصایت خود برگزید و شیخ بزرگوار مدرسه معروف به شیخ عبدالحسین را در کوی پاچنار از ثلث اموال امیر برپا ساخت.

۲- صفحه ۱۷۰ کتاب میرزا تقی‌خان امیر کبیر تألیف مرحوم عباس اقبال.

گرچه تفصیل بیشتر در باره شرح حال امیر کبیر مایه اطناب می شود اما بیجا و ناصواب نیست ترجمه مطالبی را که به قلم کنت گوینو در مجله پاریس انتشار یافته بیاورد (۱) «..... میرزا تقی خان مردی بود که پیش از طلوع آفتاب به کار می پرداخت و نه تنها مانند وزیران مغرب زمین قلم به دست گرفته مشکلات امور را حتی در خانه خویش حل می کرد بلکه سوار یا پیاده بر آبی مشاهده نتیجه کارهایی که دستور داده بود به نقاط مختلف می رفت. قراولخانه هایی که در اطراف تهران ساخته شده او بنا کرد و میدان بزرگ شهر را هم اوساخت، ریک سرویس عمومی چا پارخانه هم تأسیس نمود.

«به روزگار زمامداری او در پایتخت اغتشاشی رخ داده چند فقره جنایت اتفاق افتاد و به شاه پیشنهاد کردند بستن قمه را که در ایران خیلی متداول است برای رعایا قدغن سازد ولی وزیر موافقت نکرد و گفت اجازه می دهم هر فردی نه تنها یک قمه بلکه چهار قمه هم با خود داشته باشد، اما وای به جان کسی که قمه را بکاربرد حقیقتاً به وعده خود وفا کرد و چند روز پس از این در نتیجه کشمکش وزد و خورد در ملاء عام قتل رخ داد و امیر پیاده با ملازمان خویش بدانجا رفت و هنوز کشته را از روی زمین بر نداشته بودند که دستورداد قاتل را بیاورند و در ظرف یک ربع ساعت به قضیه رسیدگی کرد و دستورداد سرقاتل را روی پاره سنگی نزدیک محل وقوع جنایت قرار داده با تخماتی آن را کوفتند.

روحانیون از عریده و هیاهوی مستان بدو شکایت برده درخواست نمودند که خرید و فروش شراب و سایر مایعات سکر آور را منع کند. میرزا تقی خان پاسخ داد «به هیچ وجه چنین منعی لازم نیست بلکه بگذارید بفروشند و بخزند و هر چه که می خواهند بنوشند و بخورند اما نخستین مستی را که من بشناسم او را به کیفر قانون شکنی خود خواهم رسانید.» در حقیقت به قول خود عمل کرد و وقتی به او اعلام کردند دوتن پس از می گساری مانند دیوانگان بازار را مغشوش کرده اند دستورداد آنها را گرفته درون دیواری چنان استوار قرار دادند که سرهای ایشان بیرون ماند، و آنگاه طنابی به گردن هر یک افکند، سرطنابها را به دواسب سرکش بستند که چهار نعل تاخته بدین سان سر را از تن جدا کردند. پس از آن دیگر در تهران آدم کشی و هرزگی و میکساری دیده نشد.

«یک امر خیلی تازه و فوق العاده مهمی در ایران آن زمان اتفاق افتاد و عایدات مالیاتی مستقیماً وارد صندوقهای دولتی شد. این موضوع از چند قرن بدین طرف نظیر پیدا نکرده بود و بالاتر از این نه تنها خود میرزا تقی خان از روی مالیات چیزی نمی دزدید بلکه همگی از عمال بزرگ دولتی گرفته تا کارمندان کوچک زیر نظر مراقبت او مانند بید می لرزیدند و یارای کوچکترین تقلبی را نداشتند.

«مواجب سر بازان منقلاً پرداخت می شد، و هر گاه در ضمن مراجعه می دید کوچکترین شکایتی از ایشان شده و شکایت وارد است جلسه محاکمه تشکیل داده برای تجاوزی که کرده بودند چوب می زد.

۱- مقاله کنت گوینو در شماره ۴ سال چهارم مجله پاریس، و ترجمه آن در سال اول مجله گرافت در محیط چاپ شده و عیناً از مجله اخیر استنساخ شده است.

دکسی در سراسر کشور جرأت دم زدن نداشت اما رعیت خانه ویرانه را ترمیم می کرد و نهرها را مرمت می نمود و درخت می کاشت و زراعت ها افزوده می شد ، و به همان نسبت وجوه مالیاتی بالا می رفت بدون آنکه چیزی بر آن بیفزایند و مردم از این بابت هیچ احساس نمی کردند .

در مقابل شاه ، رفتار میرزا تقی خان که در این موقع برای امتیاز به او امیر نظام می گفتند خالی از غرابت نبود . چه او به تمام رسوم و عادات کهنه ای که برای ملاقات و مکالمه شاهنشاه معمول بود پشت پا زده با او مانند یک نفر دوست و همسر خطاب می کرد و در عین صمیمیت هیچیک از القاب جلیله ای که شاه ایران استحقاق آن را دارد به کار نمی برد ، و می گفت باید تو پادشاه بزرگی بشوی و برای این کار شاهنامه خواندن و لاف و گزاف زدن کافی نیست باید شب و روز کار کنی تا رعایای تو از تو حساب ببرند و ترا محترم بشمارند ؛ نباید تو از هیچ امری که در کشور می افتد بی خبر باشی .

در برای اینکه ناصرالدین شاه از پندها و دستورهای او بیشتر بهره ببرد شاه را مجبور می کرد که از تمام کارها اطلاع بهم رساند . از بامداد به کار می پرداخت و امیر نظام از او دستور راجع به کلیه امور می گرفت و در میان کاخ و وزیر و قصر شاهی رفت و آمد و پیغام بطور دائم اتصال داشت . پس از آن بازدیدهای همیشگی انجام می گرفت و به جبه خانه سرکشی می کرد . شاه همه جا می رفت و همه چیز را می دید و راجع به همه کاری نظرمی داد . یک قطره مشروب وارد قصر شاهی نمی شد و رامشگران از آنجا رانده شدند و در همه جا نظم و خشونت حکمفرما بود .

شاه می خواست خواهر شانزده ساله ای را که از پدر و مادر خود داشت به ازدواج امیر نظام در آورد اما دختر مقاومت لجوجانه کرده و می گفت « نمی خواهم خون قاجار با خون آشپزی بیامیزد . » سرانجام ناچار به تسلیم شد و عقد نکاح واقع گشت . نفوذی که امیر نظام در روحیه نزدیکان خود پیدا می کرد به درجه ای بود که شاهزاده خانم پس از چند ماه چنان شیفته و فریفته او شده بود که هنگام خروج امیر از خانه می گفت به او خبر بدهند تا به گاه مراجعت از پنجره اندرون او را پوشیده بشکند .

میرزا تقی خان به جمعی از اشخاص مساعدت کرده بود از آن جمله سه تن بودند که نمی توان از ذکر نام ایشان صرف نظر نمود .

یکی صدراعظم کنونی (مقصود میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله) است که منصب وزیر لشکری را از پدر به میراث برده وقتی مورد بی لطفی محمد شاه قرار گرفت و پس از تنبیه سختی که گویند به پای او آسیب رساند مجبوراً فرار کرده به شهر تبریز پناه جسته بود و همینکه از جلوس ناصرالدین شاه آگاهی یافت به دیدار مستراستونس قنصل انگلیس رفت که خود او برای من این داستان را گفت ، و از او با دیده اشکبار خواهش کرد پولی به وی وام بدهد تا خود را پیش شاه برساند و به قنصل چنین گفت « من وسیله صدراعظم شدن را می دانم و اطمینان دارم که به صدارت می رسم در صورتی که به من مساعدتی کنی در نوشتن و بخت من در دست شماست . »

« وقتی به تهران رسید امیر نظام زودکارهای سابق او را به وی محول کرد و به حضور شاهش برد و تا جایی که می توانست او را بزرگ ساخت .

« دوم کسی که از جانب نخست وزیر بهره برده بود حاجب الدوله فعلی یا فراشباشی شاه است. در آن زمان که ناظر خرج خانه محمدشاه بود چون به او نسبت همه گونه تعدی و اختلاس داده بودند به رسوایی از خدمت اخراج گشت. سرانجام بدین وسیله که امیر نظام را به بی اساس بودن آن تهمت قانع کرد و یا آنکه امیر نظام اندیشیده که با دست رد بر سینه بدنهادان گذاردن جهاننداری میسر نیست و این جهت بیشتر مورد قبول من است. از گناهان او درگذشتند و پس از چندی به سفارش صدر اعظم به درجه بالاتر ارتقا یافته مشاغل مهمی که امروز عهده دار است به او واگذار شد .

« بالاخره سوم شخصی که از مساعدت امیر برخوردار شده مرد روستایی بینوایی بوده و هست که امیر نظام او را به باغبانی قصر دولتی فین گماشت که از کاشان در سر راه تهران و اصفهان دو یاسه ساعت فاصله مسافتی دارد.

« اندکی بیش از این به جناب عالی خاطر نشان نمودم که روستائیان ایران درست نمی فهمیدند چرا کسی دیگر مال ایشان را نمی برد. سر بازان همه نمی دانستند چه بیاعت شده که مواجب آنان بطور منظم پرداخته می شد . اما آنان از مشاهده این دل آزرده و متأثر بودند که امکان نداشت از راه پرداخت رشوه به سر رشته داران فرومایه بار مالیات سالیانه خود را بردوش همسایه بی بختی بیندازند و اینان نیز از محدود بودن منظم خویش خیلی رضایت نداشتند چه دیگر نمی توانستند بدون مواجهه با خطر مجازات در بازارها از مردم تلکه بکنند .

« از طرف دیگر کینه عمال دولتی بزرگ و کوچک نسبت به امیر نظام بی اندازه بود چه او نمی خواست کسی اختلاس کند و اینان هم نمی دانستند از چه راهی زندگی کنند و مواجب هم کفایت مخارج ایشان را نمی کرد . بعلاوه او می خواست کار کنند و این موضوع هم برای ایشان سابقه نداشت ، در صورتی که اتفاقی رخ می داد جز او پناهی نبود و از او هم انتظار مساعدت بیجائی نمی رفت . در این معنی کسی تردیدی نداشت .

« مادر ناصرالدین شاه در دوره حیات شوهرش ماجراهای زیادی داشته ، حتی ادعا می کنند فرزند تاجدار او نتیجه معاشقاتش با شاهزاده فریدون میرزا بوده که دو ماه پیش در مشهد وفات یافت . به فرض آن که در زمان محمد شاه هم ناراحت بوده در زمان سلطنت پسرش طوری دیگر رفتار کرد و خود را زنی با استعداد و عاقل و صاحب عزم در امور جهاننداری در نظر همگی معرفی کرد. زیرا در آغاز کار، مدت چهل روز شهر تهران را تنها امن و آرام نگاه داشت و پس از آن دیگر اندیشه ای نداشت جز آنکه به عادت خود خوش بگذراند. همین که خوشش می آمد به بازار می فرستادند و بازرگان گرجی را می آورد و با مطربان و رقصان و رامشگران و شراب و عرق بز می می ساخت که هر شب تجدید می شد ، و فردا صبح نقل این

مجلسها نقل هر محفلی بود و مردم می گفتند و می خندیدند . امیر نظام از این کار نفرت داشت و چندین بار عزیزان ملکه را در کاخ دستگیر و بسا ایشان به خشونت رفتار کرده بود . مادر شاه این رفتار را هتک احترام خویش شمرده پیش فرزند شکایت برده در باریان هنگام اظهار نظر طرف مادر شاه را گرفتند و امیر نظام دلیلی به دست آورد که صدراعظم فعلی در دسته بندیهای مختلفی دست دارد و از این امر سخت آزرده خاطر شده و بر این ناسپاسی و نمک نشناسی او افسوس خورد . وقتی که کلنل شیل وزیر مختار انگلیس به حضور او رفت از فرط غضب نتوانست از تهدید خودداری کند . این سیاستمدار نخست خواست و سپس لازم دانست که امیر نظام تعهد نامه ای به او بپردازد که نسبت به حیات کسی که او را رقیب خود می شمارد هیچ اقدامی نکند و پس از آن که طرف را شناخت آن وقت فهمید که این آدم نه تنها تحت حمایت انگلیسی ها قرار گرفته بلکه منظمأ از ایشان پول می گیرد . امیر عاقبت از مزاحمت و تصدیع سفارت انگلیس خسته شده حکمی را که از او تقاضا کرده بودند صادر نمود و وقتی که آن را به کلنل شیل تسلیم می کرد با حال اندوهگین چنین گفت « شما با این ورقه حکم مرگ مرا می گیرید » پس از آن راضی شد که رقیب خود را به کاشان تبعید کند .

شاه از طرفی کم کم داشت اعتراف می کرد که این نوع زندگانی که امیر نظام آن را سزاوار تمجید می دانست برای او کم لذت می آورد بلکه برعکس او را زیاد خسته می کند . او می خواست بدون زحمت يك شهریار بزرگ شرقی باشد .



عباس میرزا ملك آرا برادر ناصرالدین شاه با اینکه با امیر کبیر روابط نیکو نداشته در شرح حال خود از وی چنین یاد کرده است: « خدای واحد شاهد است که امیر نظام به جهت این پادشاه و اهل ایران بسیار خیر خواه و صادق بود و نوکر خوبی بود و بامن خصوصیتی نداشت در عرض دو سال ایران را نظمی داد که از قوه هیچ کس بر نمی آمد ... »

امیر کبیر مصلح بزرگ خوب می دانست که پیشرفت و نیکیبختی ایران بی فرهنگ میسر و امکان پذیر نیست . او پس از اینکه امور مملکت را به دست با کفایت خود گرفت به تدبیر و کاردانی ذهن ناصرالدین شاه را برای تأسیس دارالفنون آماده و مساعد کرد . شاه جوان که هنوز بیش از دو سال از سلطنتش نگذشته بود از بیداری مردم خاصه از پیدایی افکار آزادی خواهی و تجددطلبی در ذهن جوانان سخت بیمناک بود بدین جهت به این شرط اجازت تأسیس مدرسه را داد که در آنجا فقط فنون سپاهی گری و طب تدریس شود .

نا تمام